

نخست باید جان مهیا شود

*حتی اگر مدرنیته قوت و قدرت نخستین خود را نداشته باشد، باز می توان پاره ای دستاوردها برای این دوران برشمرد که همچنان به قوت خود باقی اند. به نظر شما «حقوق بشر» و به طور عام (و اعلامیه جهانی حقوق بشر به طور خاص) در میان دستاوردهای دوران مدرن چه جایگاهی دارد؟ آیا جزء دستاوردهای همچنان معتبر این دورانند؟

تردید نفرمایید که مدرنیته قدرت قرنهای هیجدهم و نوزدهم را ندارد اما هنوز زود است که چشم براه ویرانی بنای تجدد باشیم زیرا هیچکس از طرح جهانی که پس از آن باید بیاید هیچ چیز نگفته است. اگر تاریخ دو هزار ساله فلسفه را مقدمه پیش آمد جهان متجدد بدانیم از آنچه طی قرون پانزدهم و شانزدهم و هفدهم میلادی در اروپا گذشته است، نمی توانیم صرفنظر کنیم. در آن سه قرن مدرنیته طراحی شد. مدینه خورشید کامپاتلا، اوتویپای توماس مور و آتلانتیس جدید فرانسیس بیکن صورتها و طرحهای ابتدایی جامعه جدید بودند (بیکن در طرح آتلانتیس جدید خود به مدینه آتلانتیس افلاطون نظر داشته است). تدوین و تکمیل این طرح سه قرن طول کشید یعنی سه قرن زمان لازم بود تا آنچه با بشر جدید و در نظر او پدید آمده بود جلوه حقوقی و سیاسی پیدا کند و اصول و قواعد نظم جهان جدید تدوین شود. در مدینه های خیالی که نام بردم گرچه علم و خرد حاکم است اما حقوق بشر هنوز مطرح نیست. حقوق بشر در اواخر قرن هفدهم و در قرن هجدهم ابتدا در آئر لک و روسو و دیوید هیوم و سپس در اعلامیه حقوق انگلیس (1689) و در مقدمه قانون اساسی ایالت ویرجینیای آمریکا (1776) و اعلامیه حقوق المحالقی به قانون اساسی آمریکا در سال 1791 و اعلامیه حقوق بشر و اتباع فرانسه مصوب 1789 مجمع ملی و اعلامیه حقوق بشر مصوب سازمان ملل متحد تفصیل پیدا کرد. حقوق بشر قائمه و قانون اساسی جهان متجدد است. پیش از این هرگز چنین مجموعه ای در هیچ تاریخی وجود نداشته است و اگر اجزاء آن را اینجا و آنجا بتوان یافت آن اجزاء هم شأنی غیر از شأن کنونی داشته اند چنانکه از ابتدای عصر تجدد تاکنون هم حقوق بشر همیشه یک وضع و یک وزن نداشته است. جهان متجدد یک مکانیسم نیست که اجزایی داشته باشد و آن اجزاء همواره جایگاه معین و نسبت ثابت در مجموعه داشته باشند. در طرح حقوق بشر امکانهایی وجود داشته و آن امکانها بتدریج متحقق شده است. جهان متجدد هم دگرگونیها داشته و نسبتش با حقوق بشر تغییر می کرده است. هرچا تفکر و علم رونق داشته آزادی عقیده و بیان معنا و وجهی داشته و اگر در تفکر و نظر خللی وارد شده کار آزادی هم دشوار شده است. مارکس که در حق مالکیت شخصی و خصوصی، انباشت سرمایه و قدرت گرفتن باصطلاح بورژوازی و فقیر شدن پرولتاریا و تقسیم جامعه به دو قطب غنی و فقیر را می دید، قانون بطور کلی و از جمله حقوق بشر را مجموعه ای از احکام انتزاعی و حافظ منافع بورژوازی تلقی می کرد. چیزی هم که سازمان ملل متحد بنام اعلامیه جهانی حقوق بشر تصویب کرد بری از تأثیر شش سال جنگ جهانی و سر برآوردن نازیسم و فاشیسم در آلمان و ایتالیا و شدت گرفتن مبارزه ضد استعمار نبود اما حقوق بشر وقتی به جهان توسعه نیافته آمد نه فقط معنی بلکه کاربرد آن نیز تغییر کرد. توجه کنید که در اروپا و آمریکا حقوق بشر و آزادیهای سیاسی با هم بوجود آمدند یعنی آزادی که در طرح و نظر جای خود را پیدا کرد میثاق و ضمانتی در روابط و مناسبات مردم با حکومت و با یکدیگر می خواست که آن را محافظت کند. این میثاق و ضمان اعلامیه های حقوق بشر بود. غرب آزادی سیاسی را با حقوق بشر بدست نیاورد بلکه حقوق بشر میزان و مالک و قانون آزادی بود اما جهان توسعه نیافته به حقوق بشر متوسل شد تا سلاح فراگرفته از غرب را در برابر خودش بکار برد و از آن برای رهایی از ستم استعماری و استبداد داخلی استفاده کند. در غرب حقوق بشر در ابتدا وسیله نبود و بعدها وسیله شد اما در جهان توسعه نیافته از ابتدا آن را وسیله تلقی کردند. وقتی حقوق بشر وسیله باشد هرکس از آن هر استفاده ای که بتواند می کند و حتی مستبد ظالم هم اگر لازم شود به آن چنگ می زند. در جهان توسعه نیافته بعضی از روشنفکران هم صرفاً در مقام جدل به آن متوسل می شوند و شاید که خود به آن هیچ

اعتقادی نداشته باشند. من کسانی را می‌شناسم که منشور حقوق بشر را مثل تازیانه ای در دست گرفته و بر سر و روی هرکس که بخواهند می‌کوبند بی آنکه جانانشان هیچ پیوندی با حقوق بشر یافته باشد. در غرب کنونی هم حقوق بشر مقام و نفوذ صد سال و پنجاه سال پیش را ندارد. پنجاه سال پیش آمریکائیان ماکارتیسم را تحمل نکردند و گوانتانامو را بطریق اولی تحمل نمی‌کردند ولی اکنون ابو غریب هم یک امر عادی و قابل توجیه شده است. حقوق بشر با ما و با دگرگونیهایی جهان تغییر می‌کند و نمی‌توانیم بگوییم اگر مدرنیته یک یا دو قرن دیگر دوام داشته باشد چه بر سر آن خواهد آمد. اگر در باب آینده عصری که آن را کم و بیش می‌شناسیم نمی‌توانیم چیزی بگوییم در مورد جهانی که که هنوز نیامده است چه می‌توانیم بگوییم و چه مبنایی برای گفتن داریم. ما با دیدن نشانه‌های پایان عصر جدید و راه یافتن تزلزل در اساس آن ممکن است فکر کنیم که باید آینده و تاریخ دیگری در راه باشد و نظم دیگری در زندگی برپا شود ولی این که این تاریخ و نظم چیست و چگونه قوام می‌یابد هیچ چیز نمی‌توان گفت. نظم غالب بر جهان کنونی نظم مدرنیته است. این نظم حتی اگر تمام مواد حقوق بشر را زیر پا بگذارد در تشریفات و سخن رسمی به مقام و مرتبه بلند آن دست نمی‌زند و حتی وقتی که آن را زیر پا گذاشته است ادای احترام و ستایش لفظی را از یاد نمی‌برد. این نفاق نشانه اقامت در مرحله و منزل انحطاط یا ورود در راه آنست. اعلامیه جهانی حقوق بشر چنانکه گفته شد قانون اساسی جهان متجدد است و رعایت آن را همه در همه جا واجب می‌دانند اما مفاد و روح آن از دو سه دهه پیش مورد چون و چرا قرار گرفته است. بحث‌هایی که اخیراً در باب سکولاریسم و پلورالیسم و . . . شده است به نحوی به حقوق بشر باز می‌گردد اما نقد و بحث درباره حقوق بشر بمعنای مخالفت با آن نیست. کسی که می‌پرسد آزادی چیست و تحقق آن چگونه است و چه شرایطی برای حفظ آن ضرورت دارد نمی‌گوید تا وقتی که اینها را ندانیم باید آزادی را سلب کرد. یکی از وجوه مهم اعلامیه حقوق بشر عکس العمل در برابر تحقیری است که قرون وسطی نسبت به بشر داشت. این عکس‌العمل گرچه در عهد مدرن صورت خاص پیدا کرده است اما در هر وقت و در هر تاریخ دیگری می‌تواند حفظ شود. وقتی یک تاریخ پایان می‌یابد و تاریخ دیگر آغاز می‌شود نظام قانونی تاریخ گذشته از هم می‌پاشد اما اجزاء آن قانون بی اعتبار نمی‌شود و چه بسا که این اجزاء در مجموعه‌های جدید وارد شود و اثر و شأن تازه بیابد. وقتی قرون وسطی پایان یافت و عهد جدید آغاز شد مسیحیت و دین از میان نرفت و مردم اروپا همچنان مسیحی ماندند اما مسیحیت در دوره جدید شأن و صفت دیگر پیدا کرد. کار حقوق بشر در آینده را هم می‌توان با تحولی که در مقام و شأن مسیحیت در تاریخ جدید بوجود آمد قیاس کرد. در هر صورت کسی نمی‌تواند فکر کند که جهان آینده از آزادی قطع علاقه خواهد کرد و وجود و مقام بشر را بچیزی نخواهد گرفت.

* سخن از این می‌رود که حقوق بشر قبل از دوران معاصر هم مطرح بوده است. به نظر شما اگر چنین است، چرا تا پیش از این دوران نهاد مستقلی برای حقوق بشر شکل نگرفت؟ آیا اگر در عصر کنونی چنین نهادهایی شکل گرفته اند به دلیل آن است که منافع خاصی را در حوزه سیاست دنبال می‌کنند. (به اصطلاح کالسه ای زیر نیم کالسه شان است) یا اینکه «نوع دوستی خیرانه» منشا پیدایش نهادهای معاصر حقوق بشر بوده است؟

نهادهای و مؤسسات حافظ و حامی حقوق بشر نهادهای سیاسی و گاهی هم حقوقی و علمی اند و البته در نهادهای سیاسی هم ممکن است دانشمندی کار کنند که تعلق خاطر به حقوق بشر دارند اما این نهادها رویهمرفته اهمیتی ندارند. اعتبار حقوق بشر به این نهادها وابسته نیست چنانکه در جهان جدید هم تا مدتها از این نهادها نشانی نبود اما اصول و مواد حقوق بشر را کمتر از اکنون که دوران نهادهای جهانی و منطقه‌ای و ملی و . . . حمایت از حقوق بشر است، نقض می‌کردند و وقتی نقض می‌شد عکس‌العمل در برابر آن شدید بود و اتفاقاً بعضی سازمانهای دفاع از حقوق بشر در پی این عکس‌العمل‌ها پدید آمد اما اکنون حساسیت‌ها از میان رفته است. مردم در سراسر جهان چنان در شبکه قدرت سیاسی و

مصرف اطلاعات تکنیک درگیر و گرفتارند که نمی توانند بصرافت طبع با اصول و مبادی جهان خود نسبت برقرار کنند و چشمانشان موارد تخطی از حقوق بشر را نمی بیند که بتوانند اعتراض بکنند اما اینکه آیا پیش از عصر جدید حقوق بشر وجود داشته است یا نه قضیه چندان دشوار نیست. پیش از قرن هیجدهم مجموعه اصول و قواعد حقوق بشر بعنوان دستور العمل زندگی عمومی بشر در سراسر روی زمین وجود نداشته است اما اگر مواد اعلامیه حقوق بشر را یکی یکی در نظر آوریم می بینیم بعضی از آنها در گذشته هم بوده است. در تاریخ خواننده ایم که وقتی که کوروش بابل را گرفت و یهودیان را آزاد کرد گوشزد کرد که لشگریانش به عقاید و آداب مردم تعرض نکنند و فرمان داد معبد آسب دیده یهودیان ترمیم شود. در تمدنها و تاریخ های دیگر هم نشانه های مدارای دینی را می توان یافت اما آزادی دینی بعنوان یک اصل و دستور العمل حتی در آتن پریکلس و در تعلیمات سوبسطائیان آن زمان هم طرح نشده بود. در مقابل در تعالیم انبیاء و احکام دینی و در کلمات حکما مثلاً بر حق حیات بانحاء مختلف تأکید شده است. در قرآن مجید قتل بیگناهان چندان زشت است که قاتل در حکم قاتل همه آدمیان بشمار آمده است. البته بعضی از حقوق مذکور در اعلامیه، کمتر مطالبه می شده است. راستی چرا ما این نکته ساده تاریخی را درک نمی کنیم که در هیچ جای زمین و زمان جز در برهه کوتاهی از تاریخ مشارکت مدنی و رأی سیاسی جایی نداشته است یعنی نه گواهی برای شنیدن و نه حرفی برای گفتن و نه امکانی برای تبلیغ و ترویج آراء و نظرهای شخصی و گروهی وجود داشته است. اصلاً تا دوره جدید فرد و جامعه بمعنایی که اکنون می شناسیم بوجود نیامده بود پس چگونه از حق آزادی بیان بگوئیم. آزادی بیان خاص دوره تاریخی است که در آن جامعه بمعنی اصطلاحی آن پدید می آید و فردیت ظهور می کند و حقوق متعلق به خود را می طلبد. اینکه حقوق بشر را حقوق طبیعی می دانند اگر مراد حقوقی باشد که به طبیعت فرد و فردیت تعلق می گیرد وجهی دارد اما تمام این حقوق را نمی توان مقتضای ذات و طبیعت بشر دانست زیرا بفرض اینکه بشر طبیعتی داشته باشد اگر حقوق بشر از لوازم ذات بشر بود می بایست همواره در تاریخ های مختلف بنحو یکسان ظهور پیدا می کرد. وقتی سوابق حقوق بشر را در تاریخ می جوئیم حقوقی مثل حق حیات و حق مالکیت در گذشته هم نشان و جلوه ای دارد اما حق آزادی عقیده و بیان برای اولین بار در تاریخ تجدد عنوان شده است. حتی در مدینه های خیالی صدر تاریخ تجدد که در آنها علم و عقل همه کاره اند، از آزادی حرفی نیست. آزادی های سیاسی آورده قرن هیجدهم و همزاد عقل نقاد است.

*پاره ای متفکران جوامع پیرامونی، اعلامیه جهانی حقوق بشر را با رویکردهای «شرق شناسی» که بشر سفیدپوست اروپایی را متر و معیار ارزیابی نوع بشر می داند بررسی کرده اند. نظر شما در خصوص رویکردهای اروپا محورانه ای که ممکن است به چنین کنش های جهانشمولی آسیب برساند چیست؟

اعلامیه حقوق بشر به یک اعتبار جهانی است. نویسندگان آن هم می خواستند که جهانی باشد. طبیعی دانستن این حقوق هم به معنی عام بودن و جهانی بودن است. البته لیوتار اشکال می کند که مجمع ملی فرانسه چه حق داشته است که وجود بشر را تعریف کند و برای عامه مردم جهان تصمیم بگیرد. اشکال لیوتار در ظاهر اهمیت ندارد بخصوص که ما ظاهر حقوق بشر و صورت انتزاعی آن را می بینیم و البته آن را می پسندیم اما وقتی نسبت آن را با تاریخ درک کنیم دیگر قضیه صورت سیاسی توأم با احساسات موافق و مخالف ندارد. حقوق بشر با عقل جدید ظاهر شده است. کانت می گفت که این عقل و بشر صاحب آن در قرن هیجدهم بوجود آمده است پس قاعدتاً این حقوق باید متعلق به او باشد. من فکر می کنم بشر جدید در طراحی حقوق بشر وجود خود را دیده و خود را عین طبیعت بشر و ملوک و میزبان انسان یافته و به این جهت اعلامیه حقوق، حقوق بشر و حقوق طبیعی تلقی شده است. عبارت دیگر بشر طبیعی در اینجا بمعنی بشر صاحب عقل انتقادی است. مؤید این امر هم اینکه تجربی مذهبانی مثل طبیعی بودن حقوق بشر را رد می کردند و مردی مثل توماس پین که به عقل مشترک قائل بود - و البته این عقل مشترک عقل مشترک قرن هیجدهم اروپائیان بود- مدافع پرشور حقوق بشر بعنوان

حقوق طبیعی بود. در یک مجلس بحث گفته شد که سیاستمداران غربی به دموکراسی اعتقاد نداشته اند و ندارند وگرنه طرح استعمار و سلطه استعماری را پیش نمی آوردند و از آن پشتیبانی نمی کردند زیرا اعتقاد به حق آزادی ملت خود و سلب آزادی از دیگران با هم جمع نمی شود مع هذا وجه این جمع چندان ناپیدا نیست. وقتی با عینک عقل نقاد جدید به مردم و تاریخ نگاه کنیم چنین می بینیم که مردمی که به عقل و علم جدید رسیده اند آزادی را هم در یافته و استحقاق برخوردارگی از آن را دارند. اما آنان که در دوران پیش از تجدد و غیر از تجدد بسر می برند به آزادی نیاز ندارند. مشکلی که در باطن اعلامیه حقوق بشر وجود دارد از همین جاست.

* بشر امروز در خود این توان را می بیند که برای تمامی ساکنان کره ارض دستورالعمل واحدی برای حیات تدوین کند. چنین امکانی چگونه محقق شده است و چگونه می توان آن را آسیب شناسی کرد؟

طرح تجدد در ابتدا این بوده است که همه مردم روی زمین به یک شیوه زندگی کنند. حتی سوابق این طرح را در فلسفه یونانی هم می توان پیدا کرد اما نمی دانم این طرح چگونه محقق می شود. آنچه من می بینم اینست که در این اواخر عقل و خرد انتقادی جدید نه فقط در جهان توسعه نیافته به حرف تبدیل شده بلکه در همه جا فناوری اطلاعات بجای عقل منورالفکری ضامن وحدت جهان و یکسانی شیوه زندگی شده است. هر جا هم این تکنولوژی کار ساز نباشد، خشونت رسمی به داد آن می رسد. اکنون دیگر شوق بسط تجدد و آزادی چندان قوت گرفته است که حقیقت آزادی و حقوق بشر را پیش پای وجود شعاری و رسمی آن قربانی می کنند و اگر همه چیز باید در راه آزادی و حقوق بشر صرف شود چرا این دو خود مستثنی باشند. بشر امروز خود بین است و توان خود را بیش از آنچه هست می بیند. او امروز حتی از عقلی که قرن هجدهمها و نوزدهمها داشته اند بهره اندکی دارد. غرور و خود بینی مردم زمانه نمی گذارد در یابند که خرد میل به ضعف و حتی خدای نکرده، روی در تباهی دارد. پر حرفی ها و قیل و قال هایی که جهان را پر کرده است نباید با خرد و خرد مندی و راهپایی اشتباه شود. دروغ همیشه و همواره بوده است اما وقتی دروغ در رویشنفکری - آنهم رویشنفکری دینی که سودای سعادت دارین در سر می پرورد - همه کاره می شود و آن را بجای حق می گیرند، توسل به حقوق بشر هم دروغین می شود . . . «دروغین است هر سوگند و هر لیخند . . .»

* نسبت دولتها با حقوق بشر چگونه است؟ آیا دفاع از حقوق بشر یک کنش سیاسی مثبت است یا منفی؟ آیا می توان دولت ها را به رعایت حقوق بشر واداشت و اگر چنین کاری ممکن باشد، آیا مطلوب است؟

البته اگر بتوان دولت ها را به رعایت اصول حقوق بشر واداشت، می توان دنیای خوبی پدید آورد اما بیدیشیم که این توانایی از کجا باید بیاید. توانایی بشر همواره یکسان و ثابت نیست. مردمان بخصوص در اوقاتی که تفکر و همتشان ضعیف می شود هرچند که خود نیز ندانند ناتوانند. بشر عین علم و توانایی و عمل خویش است اما گاهی نیز گرفتار پندار و سودای قدرت می شود و کارها را به اگر موکول می کند ولی تاریخ با «اگر» ساخته نمی شود بلکه با تفکر در «اگرها» یعنی در شرایط امکان چیزها و با پدید آوردن آن شرایط پیش می رود و تحقق می یابد. مدح و ستایش حقوق بشر خوب است اما این ستایش وقتی مورد دارد که در دل و عمل به حقوق بشر بسته باشیم نه اینکه حرف بزیم و بر ملال زمانه بیفزاییم. راستی چه شده است که دولتها حقوق بشر را رعایت نمی کنند. دولت ها چگونه می توانند فارغ از منافع خودشان به ایده آل راستی و عدالت و آزادی بیدیشند. مردم هم وقتی فکر می کنند، بیشتر به

منافع ملی می اندیشند. امروز در جهان حتی ایده آل تحقق حقوق بشر بسیار کم رنگ و ضعیف شده است مع هذا اگر کسانی حقیقتاً (نه به اقتضای ملاحظاتی سیاسی و استفاده ایزاری) به دفاع از حقوق بشر برخیزند کار بزرگی کرده اند ولی پست مدرنها گفته اند سنت های بزرگ تجدد دستخوش تزلزل شده است. آیا نیروی تفکری که بتواند بنیان سست شده را تحکیم بخشد وجود دارد؟ البته از سیاست و سیاستمداران قطع امید نباید کرد اما همه امید را هم به سیاست نمی توان بست زیرا سیاست قوت خود را از فرهنگ می گیرد و هر سیاستی بسته به اینکه از چه فرهنگی و به چه میزان مدد می گیرد حدود امکانات و تواناییهای کم و افزون می شود. سیاست بانی فرهنگ و تفکر نیست بلکه در راه فرهنگ قرار می گیرد و میوه و گل باغ تفکر را به بازار جهان می آورد اما اگر باغ دچار خشکسالی شده باشد سیاست چه می تواند بکند؟ اکنون سیاست و ایدئولوژی همه جهان را پر کرده و همه کارها را بدست گرفته است اما همه کاری که می تواند بکند در سطح زندگی هر روزی است. در جهان توسعه نیافته سیاست گرفتاریهای بیشتر دارد زیرا باید در بیشتر مسیر خود از میان اطلاعات پراکنده مربوط به راه طی شده سیاست غربی آنچه را که درست می داند، برگزیند و پراکنده را به جمع مبدل سازد. کاری که بسیار دشوار است. در آغاز تجدد کانت به غرب تذکر داد که کار مشکل درج جزئی در کلی و جمع این دو است. همه جهان در برابر این وظیفه دشوار قرار دارند اما آنان که باید راههای رفته و بسته شده غربی را طی کنند کارشان دشوارتر است. ایدئولوژیهای تقلیدی هم بجای اینکه گرهی بگشاید احیاناً بر غرور و خودبینی می افزاید و کارهای دشوار را سهل جلوه می دهد و مردمان را سرگردان می کند مع هذا راه آینده بسته نیست و امید را باید در دل زنده نگاه داشت و البته قدری تواضع هم با آن توأم کرد.

در دهه های اخیر تلاش هایی برای تدوین «حقوق بشر منطقه ای» صورت گرفته است؛ مثلاً حقوق بشر آفریقایی، یا حقوق بشر اسلامی. چنین فعالیت هایی را چگونه ارزیابی می کنید؟ بعضاً معتقدند حقوق بشر اگر فضیلتی داشته باشد در همین جهان شمول بودن آن است. نظر شما چیست؟

حقوق بشر چنانکه گفته شد حقوق بشر جهانی است و همه مردم روی زمین می توانند و باید از آن برخوردار شوند پس اگر این حقوق منطقه ای شود دیگر حقوق بشر نیست بلکه مثلاً حقوق مردم فلان منطقه است. البته اگر کسانی بگویند که سوابق مواد اعلامیه حقوق بشر را در فرهنگهای متفاوت بگویند یا بگویند شرایط اجرای حقوق بشر چیست و در هر فرهنگ چه اصولی از حقوق بشر را می توان رعایت کرد، اقدام کنندگان را نباید ملامت کرد اما چنانکه می دانید و دیده ایم این کوشش ها منشأ اثر مهمی نشده است و احتمال نمی رود که طرح موفقی باشد. حقوق بشر جهانی است و عیب بزرگ آن اینست که جهانی بودنش نتوانسته است و نمی تواند تحقق یابد.

*بیشترین دشواری ما در خصوص حقوق بشر در کشورهای غیرغربی مشاهده شده است. علت این مسئله چیست؟ آیا علت آن است که اصولاً حقوق بشر ایده ای غربی است یا آنکه علت، ریشه در ماهیت غیردموکراتیک اغلب نظام های سیاسی غیرغربی دارد؟

این درست است که نه حکومتهای کشورهای توسعه نیافته چندان در بند رعایت حقوق بشرند و نه قدرتهای بزرگ غربی که خود را پاسدار حقوق بشر می دانند علاقه ای به آن دارند. اجازه بدهید عبارتی از برنار لوئیس برایتان نقل کنم. می دانید که او طراح اصلی استراتژی جنگ تمدنهاست و کسی نمی تواند بگوید که قصد زشت کردن چهره غرب را دارد: «آنها (مسلمانان خواهان حق زیستن در جامعه آزاد

و باز) کمک اندکی از کسانی که باید متحدان طبیعی شان در جهان آزاد باشند دریافت می کنند بویژه از کسانی که خود را دوست و پشتیبان آنها نشان می دهند. آنها (صاحبان قدرت در غرب) ترجیح می دهند تا با مستبدان فاسد - بشرطی که حرف شنو باشند - معامله کنند تا این که تن به خطر تغییر رژیم بدهند».

(برنار لوئیس: مشکل از کجا آغاز شد، ترجمه فارسی، صفحه 236، نشر اختران، 1384) وقتی مدعیان حقوق بشر آن را رعایت نمی کنند و آموزگاران این مدعیان هم به دروغگویی شاگردانشان اذعان می کنند چه توقعی می توان از حکام مستبد بیگانه با آزادی و عدالت داشت. مردم و حکومتها و سازمانهای عمومی هر طریقی را چنانکه می فهمند و می پذیرند اجرا می کنند. آزادی حرف نیست که در گوش کسان بگویند. گوش جان باید مستعد شنیدن سخن آزادی باشد و تا جان مهیا نشود اگر هزار کتاب درباره آزادی بر آن بخوانند اثر نمی کند. مگر نمی بینید در همه جای جهان و بخصوص در جهان توسعه نیافته بعضی از مداحان آزادی و دموکراسی وجودشان چندان پر از کینه و خشونت است که جایی برای آزادی نمی گذارد. آنها حرف از آزادی و حقوق بشر می زنند و خودشان هم میزان آزادی و حقند چنانکه اگر کسی خلاف رأی آنان بگوید دشمن خطرناک آزادی است و باید بسزای گناه بزرگ خود برسد. وقتی آزادیخواهان در زمان معزولی چنین باشند تکلیف یک حکومت مفلوک در فلان گوشه آفریقا یا آمریکای لاتین و آسیا معلوم است. یکبار دیگر تکرار می کنم حقوق بشر قانون اساسی تجدد است و گرچه فاشیسم و نازیسم و سوسیالیسم هم از آورده های جهان متجدد است اما صورت اصلی حکومت در این جهان دموکراسی است. هر جا که تجدد راه یافته حقوق بشر را هم با خود برده است. جایی که تجدد نیست حقوق بشر هم جایی ندارد. من معتقد نیستم که عدل و آزادی صرفاً در سایه حقوق بشر متحقق می شود و نمی گویم جز در جهان متجدد در هیچ جهانی نمی توان به عدل و آزادی رسید اما حقوق بشر بصورتی که در قرن هیجدهم تدوین و تفصیل یافته است پیوندی محکم و استوار با نظام تجدد دارد. جلوه های آزادی طلبانه و عدالت خواهانه آن را می توان راهنمای عمل اخلاقی قرار داد اما سیاست که باید این اصول را اجرا کند لاف از زمان مالکیاولی به اخلاق گوش نمی کند. مشکل را بصورتی دیگر خلاصه کنم. اعلامیه حقوق بشر - این متن موجز اخلاق سیاسی - در عصری و برای عصری تدوین شده است که سیاست خود را ملتزم به اخلاق نمی داند و قوانین و قواعد خاص مستقل از اخلاق دارد.